

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
بیان دیگری که شاید آخرین بیان باشد که عرض می‌کنیم فرمایش فقه العقود هست. که ایشان می‌فرمایند برای
تخلّص از این استدلال که می‌گفت اکراه بر جامع است و بر خصوصیات و افراد نیست. و جامع که حکم ندارد
پس حدیث رفع آن را بر نمی‌دارد. حکمی نیست که بردارد. خصوصیات هم که اثر دارند حکم دارند مکروه علیها
نیستند پس حکم آن‌ها برداشته نمی‌شود. بنابراین اگر اکراه المکره بر شرب احد الخمرین، این‌جا هر دو حرام
است. هر کدام را بیاشامد کار حرام کرده. و اگر اکراهه علی البیعین یا بیع و طلاق انجام داد هر دو اثرش مرتّب
می‌شود. چون اکراهی بر این خصوصیات نیست، بر جامع است جامع هم که اثر ندارد.

برای تخلّص از این اشکال خب وجوهی تا حالا گفته شده بود که عرض شد و بررسی شد. وجه اخیر که وجه
ایشان هست این است. ایشان می‌فرمایند ما دو جور جامع داریم، یکی جامعی که جزء مشترک است و بخشی از
مصادیق آن هست. مثل جنس نسبت به انواع. که حیوان که جنس است جامع است اما جامعی است که بخشی از
انسان است، بخشی از بقر است، بخشی از غنم است، جزء مشترک این‌چنینی هست. ولی بعضی جامع‌ها هست
که عین تمام افراد هست، جامع بین الخصوصيةین است نه جامع بین بخشی از خصوصیت‌ها. که از آن تعبیر
می‌کنند به عنوان احدهما یا احدها. که ضمیر حالا به اختلاف موارد مختلف می‌شود. این دیگر احد الامرین
این جور نیست که این جزء مشترک باشد یعنی هر کدام از این‌ها تشکیل شده باشند از احدهما و یک چیز
اضافه. مثل جنس نیست بلکه این جامع بین کلّ هویت و وجود این و وجود آن و وجود آن هست. نه جزء
این‌ها. و در این‌جا که محل بحث ما هست این است که گفته یا این را بفروش یا آن را بفروش، یا این کار را
بکن، یا آن کار را بکن. جامع‌مان جامع دومی است نه اولی. و در این جامع دومی یتّصف بکلّ ما یتّصف به
الخصوصیة. اگر دو چیز داشتیم که حرام است احد الامرین المحرمین حرام است یا حرام نیست؟ شرب الخمر و
القمار، احدهما حرام است یا حرام نیست؟ احد هذین که شرب خمر باشد و قمار باشد بالضرورة آن هم حرام
است. احد الامرین حرام نیست؟ می‌شود گفت یکی از این دو تا حرام نیست. هر دو حرام هستند نمی‌شود گفت

یکی از این دو تا حرام نیست. یا احد البیعین، دو تا بیع، بیع خانه، بیع ماشین، گفته یا خانه‌ات را بفروش یا ماشینت را بفروش، می‌شود گفت بیع خانه اثر دارد اثر آن صحّت است. انتقال است. اثر بیع ماشین هم انتقال ماشین است به مشتری و ثمن به بایع. هر کدام را که حساب می‌کنیم این اثر انتقال را دارد. خب حالا که هر کدام از آن‌ها اثر انتقال را دارد احدهما ... می‌شود گفت که یکی از این دو تا اثر انتقال را ندارد؟ نمی‌شود گفت. وقتی هر دو اثر دارد احدهما هم خب این اثر را دارد دیگر.

می‌فرمایند که «و هذا الجامع (که این جامع دوم باشد) يحملُ لامحالة الاثر المشترك أو الحرمة المشتركة فأحد الحرامين حرامٌ لامحالة و أحد المؤثرين مؤثراً لامحالة» این بیع مؤثر بوده، این مؤثر، این هم مؤثر بوده در نقل و انتقال، خب پس احدهما هم که جامع بینهما هست این هم مؤثر هست دیگر، یکی از این دو تا هم مؤثر هست. «فإن الجامع المنتزع من شيئين موصوفٌ لامحالة، موصوفٌ بجميع الاوصاف المشتركة بينهما» اوصافی که مشترک بینهما هست این هم او را خواهد داشت.

حالا نتیجه چه می‌گیریم بعد از این مقدمات؟ تا حالا سه تا مقدمه گفتیم، یک: این که جامع دو قسم است. مقدمه‌ی ثانیه این بود که ما نحن فيه جامع قسم ثانی است. مقدمه‌ی سوم این است که جامع قسم ثانی موصوف است به هر چیزی که این اطراف دارند، منطبقٌ علیها دارند. بعد از این سه مقدمه نتیجه می‌گیریم که پس این که گفته می‌شود جامع اثر ندارد پس بر نمی‌دارد غلط است. جامع اثر دارد. این جامع اثر ... اثر همان افراد اثر آن هم هست.

پس بنابراین حدیث رفع می‌آید چکار می‌کند؟ می‌گوید بر احدهما اکراه کرده، حدیث رفع هم می‌گوید من اثر این احدهما را برداشتم. بنابراین مشکلی نیست این اثر برداشته شد، منتها اثر احدهما را برداشته. یکی از این دو تا را. حالا دیگر بقیه‌ی این دیگر در کلام ایشان نیست، خب وقتی که یکی از این دو تا را برداشته، قهراً هر دو را نمی‌تواند برود انجام بدهد.

بعد ایشان می‌فرمایند که این توجیه کلام شیخ هم همین است. شیخ اعظم هم همین را می‌خواهند بفرمایند. تقریر کلام شیخ را باید این جور بکنیم. که شیخ فرمود اثر مال جامع هم هست، بخاطر این است که می‌خواهد بفرماید این جا جامع ما جامع قسم ثانی است و وقتی قسم ثانی شد اثر مال آن هم هست. اگر دو نفر این جا بودند دو نفر آدم هستند احدهما آدم نیست؟ می‌شود گفت؟ دو تا حرام است احدهما حرام نیست؟ دو تا واجب است احدهما واجب نیست؟ این‌ها این جور جامع‌های انتزاعی از مصادیق، این همان حکم مصادیق را دارد. آن احکام مشترکه‌ی مصادیق در آن هم هست. احکام مشترکه نه مختصّه‌ی آن‌ها.

س: ???

ج: انتزاعی نباید باشد دیگر، و الا خب انتزاعی خواهد بود. حالا خیلی دیگر چیز نکردند این مسئله را. که حالا خود انتزاعی‌ها را هم دو قسم کرده باشند در کلام ایشان.

بله مثلاً در جامع تحصّلی، آن‌جایی که جامع قسم اول باشد در جامع قسم اول آن‌جا مثل این‌که مثلاً دو تا کأس هست و آن بر مایع ... می‌گوید آقا یک مایع باید برای من بیاوری و الا می‌کشمت. مایع باید برای من بیاوری. و این مایع خب جامع مشترک به معنای اول است بین این آب و آن آب یا این آب مثلاً و آن سرکه و این آب و آن مثلاً فرض کنید که خمر و هکذا.

س: ???

ج: آن‌جا باز گفته چون ادهماست. آن‌جا که نمی‌گوید ...

س: ??? مثالش چیه، ماء را ??

ج: ادهماست.

س: نه مثال اکراه ???

ج: می‌گوید إشرَب ادهما، یا ادهما می‌آورد توی لسانش، یا می‌گوید إِمّا هذا و إِمّا هذا.

س: ??? یک طرفش خمر است مثلاً.

ج: یک طرفش آب هست مثلاً.

س: آب پاک است؟

ج: حالا یا پاک یا چّی. حالا این را داریم تحلیل می‌کنیم تا آن‌صور را بیان بکنیم.

حالا فعلاً پس این‌جور است ما می‌خواهیم بگوییم که چه هست؟ اگر این‌ها اثر مشترک داشته باشند. مال آن جامع قسم ثانی هم می‌شود.

حالا بعد از این که این کبری روشن شد، حالا در مقام تطبیق،

س: ??? آن‌جایی که قسم اول باشد مثالی بزنید که ??? با حرمت نباشد یعنی ادهما بگوییم متّصف به حرمت

نیست. چون در آن‌جا هم که یک طرف خمر است و یک طرف ماء متنجّس است و اکراه شده علی شرب ...

مثلاً یک طرف ماء متنجّس است یک طرف ماء مغصوب است این‌جور بگوییم. الان بر مطلق شرب الماء است

که آمده چیز شده. آمده اکراه شده ???

ج: حالا این را می‌گوییم. حالا این را در مقام تطبیق، حالا فعلاً این کبری محقق بشود. این‌ها صور تطبیق آن هست که حالا بیان می‌کنیم.

پس در جامع قسم ثانی اثری که مال افراد هست اثری که مال تمام افراد هست، یعنی اثر مشترک است این مال آن جامع قسم ثانی هم هست. اما اگر یک اثری مختص بود مال یک مصداق بود مال یکی دیگر نبود، در این‌جا این اثر مال جامع نمی‌شود مال جامع انتزاعی. می‌فرمایند «و أمّا إذ اختصت الحرمة أو الاثر بواحد من الأمرين فالجامع بينهما و لو بمعنى أحدهما ليس متصفاً بالحرمة أو بذاک الاثر فالجامع بین الحلال و الحرام ليس حراماً و الجامع بین ذی الاثر و غیر ذی الاثر ليس مؤثراً» بگوییم احد این‌ها مؤثر است. خب این احد اگر منطبق علیه‌اش آن یکی باشد مؤثر نیست؟ یکی حلال است یکی حرام است بگویند یکی از این دو تا حرام است، خب نه، اگر یکی از این دو تا آن یکی باشد حرام نیست. اگر هر دو حرام است خب قهراً احدهما هم حرام است. چون چه این باشد چه آن باشد حرام است. چه باشد چه آن باشد، مثل بیع یا معاملات یا ایقاعات، یا یک معامله یا یک ایقاع، خب اثر دارد. خب آن‌جا درست است آن احدهما هم اثر دارد. پس کبرایی که ایشان حالا ادعا می‌فرماید این است که این جامع قسم ثانی اگر همه‌ی این اطراف که ضمیر به آن‌ها برمی‌گردد و منتزع عنه آن جامع قسم ثانی است اگر یک اثر مشترک داشته باشند چه اثر تکلیفی، چه اثر وضعی، این اثر مال جامع هم می‌شود. و اگر نه اثر مشترک بین همه‌ی آن منتزع عنها نباشد این اثر برای جامع نخواهد بود.

بر اساس این مطلب می‌فرمایند که «و هذا هو السرّ فی أنّه لو اکرهه علی الجامع بین الحلال و الحرام لم تسقط عنه الحرمة» گفته یا شرب خمر بکن یا این آب حلال طاهر پاک را بنوش. در این‌جا حرمت برداشته نمی‌شود. به همان بیانی که مستدل می‌گفت. چون ما اکرهه علیه جامع احدهماست. و این‌جا جامع اثر ندارد چرا؟ برای این که آن حرمت مال تمام اطراف نیست.

پس ما اکرهه علیه که جامع باشد اثر ندارد پس آن را بر نمی‌دارد. چیزی نیست که بردارد. خصوص آب مکروه علیه نیست. خصوص آن شرب، آن هم مکروه علیه نیست. پس حرمت سر جای خودش هست.

«و لو اکرهه علی الجامع بین حرام خفیف و حرام شدید لم تسقط عنه الشدّة لأنّ الجامع بین شدید الحرمة و خفیفها ليس شدید الحرمة» گفت که یا خمر بنوش یا این آب متنجس را بنوش. این‌جا جامع از اصل حرمت مشترک است اما شدت مال یکی از آن‌ها هست. پس احدهما شدید الحرمة نمی‌شود. پس نسبت به آن شدت اکراهی نیست. وقتی نسبت به شدت اکراه نبود پس بنابراین آن شدت باقی می‌ماند، برداشته نمی‌شود. وقتی

شدت باقی ماند برداشته نشد، عقل می‌گوید خب در این تراحمی که این‌جا وجود دارد باید آن را که خفیف است را انتخاب بکنی.

صورت دیگر: «اما لو اكرهه على الجامع بين البيع و ما ليس له اثر كشرب الماء» یا این ماشینت را بفروش، یا این آب را باید بخوری. پس برای او یک اثری دارد مثلاً آب بخورد، برای این که مردم مثلاً می‌گویند این مسلمان نیست، می‌گوید تو این آب را جلوی مردم بخور که بفهمند که آبی که من از آن خوردم یا با من مباشرت کردند باید بخوری که مردم بگویند خب این آب را خورده معلوم می‌شود که این مسلمان است. یا ماشینت را بفروش یا این کار را باید بکنی، و الا کذا خواهیم کرد.

خب این‌جا می‌فرمایند که «لو اكرهه بين الجامع بين البيع و ما ليس له اثر كشرب الماء أو بين البيع الصحيح و بيع الفاسد» ما در این‌جا می‌گوییم بیع صحیح است. چرا؟ چون در این‌جا اثر مشترک نداریم که مال جامع باشد. بیع اثرش نقل و انتقال است. آن اگر بیع فاسد است اثر ندارد ...
س: ???

ج: بله نقول ببطالان البيع. اشتباه لپی بود.
چرا؟ نه از باب دلیل اکراه. ما این‌جا نقول ببطالان البيع. اما نه از باب دلیل اکراه. دلیل اکراه این‌جا نمی‌تواند پیاده بشود. چرا؟ برای این که جامع که اثر مشترک ندارد خصوص بیع هم که مکروه علیه نیست. اما ما قائل هستیم به این که در بیع ما دو چیز لازم داریم وجود الشرط، فقدان المانع. اکراه مانع از صحت است. این مانع این‌جا وجود ندارد. اما شرط صحت بیع طیب نفس است. و این‌جا این آقا اگر می‌رود می‌فروشد بخاطر این است که از آن گرفتاری تخلص پیدا نکند، پس طیب ندارد، ما بخاطر فقدان شرط می‌گوییم نه بخاطر صدق اکراه بگوییم.
س: و الا باید می‌گفتیم صحیح است.

ج: و الا باید می‌گفتیم صحیح است. اگر تنها مسئله‌ی اکراه بود باید می‌گفتیم صحیح است.
حالا آقایانی که مثل مثلاً شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب می‌گویند صحیح است آن‌ها چون طیب نفس را می‌گویند لازم نداریم. طیب معاملی لازم داریم، طیب نفس لازم نداریم و این‌جا که می‌توانست برود آب بخورد که، می‌توانست بیع فاسد را انتخاب بکند که.

«أو بين البيع و اداء الدين المستحق»

س: ???

ج: مبنای کی؟

س: ??? اختلاف داشتند یا؟؟

ج: نه این‌ها می‌گویند آن تنها کفایت نمی‌کند.

ایشان می‌فرماید که یا این مثال، می‌گوید آقا یا ماشینت را بفروش، یا بدهکارت را به فلانی ادا بکن. خب در این‌جا اگر آمد فروخت، آقایان در آن‌جا خیلی‌ها گفتند که این فروش درست است. چون مخلص داشته و آن هم محذوری برایش نبوده، خب بدهکار است و باید برود بدهکاری خودش را بدهد، آن هم بدهکاری‌ای که حال باشد مخصوصاً. اما ایشان در تمام این موارد می‌فرمایند بیع باطل است. چرا؟ می‌فرمایند که «لأجل أن البيع كما يكون الاكراه مانعاً عن صحته كذلك يكون طيب النفس شرطاً في صحته و هنا لم يقع البيع عن طيب النفس بل وقع هرباً من وعيد المكره و من إيفاء الحق الذي لا يريده إيفاءه و لو عصيانه» حتی در آن مثال‌هایی که گفته یا ماشینت را بفروش یا اداء دین بکن، آن الان نمی‌خواهد، نمی‌خواهد اداء دین بکند، حالا ولو این که عصیاناً، پس چون او را اراده نکرده، آن اداء دین را اراده نکرده ولو عصیاناً و وظیفه‌اش بوده که بپردازد همین فوراً، اما حالا نمی‌خواهد و می‌خواهد این پول را می‌خواهد مثلاً سفری با آن برود، سفر غیر واجب، یا می‌خواهد یک خرجی بکند که حالا ضرورت هم ندارد آن خرج، فلذا واجب است که او بپردازد. خب این‌که می‌آید الان در این‌جا می‌فروشد برای چیست؟ برای تخلُّص از این مشکله‌ای است که نفروشم به او بدهم، دلم نمی‌خواهد، به او ندهم و ماشین را نفروشم، این پدرم را درمی‌آورد. پس روی این مشکله و مخصصه‌ای که توی آن گرفتار شده، ولو به سوء اختیارش که می‌خواهد به آن... این بخاطر این است دارد می‌فروشد، پس طیب نفس ندارد. ولو اکراه صادق نیست، اکراه بر جامع بود، جامع اثر نداشت بر این فرد هم که اکراه صادق نیست. پس مانع از صحت نیست، وجود ندارد این‌جا، ولی شرط صحت وجود ندارد.

س: چه جور ایشان جمع می‌کند بین این که ??? و یک عدم مانع اکراهی را شرط می‌داند یعنی دو تا چیز را مقوم می‌داند این اصلاً قولش چه قولی هست؟ اگر ایشان می‌خواهد بگوید که طیب النفس مقتضی است و شرط است اصلاً ???

ج: مقتضی نه، شرط است.

س: شرط است دیگر، شک در مقابل اقتضاء، یعنی باید طیب نفسی باشد در مقام اقتضاء، مانعی هم از خارج ??? اکراه نباشد. این است دیگر. اگر این حرف را می‌خواهد ایشان بزنند، ???

ج: اقتضاء نفرماید، یعنی مقتضی بخواد اثر بکند باید شرط موجود باشد مانع هم مفقود باشد.

س: خب همین، شرطش چیست؟

ج: شرط آن طیب نفس است. الا أن تكون تجاراً عن تراض.

س: ایشان اگر بخواهد این حرف را بزند اصلاً دیگر نیازی نیست که دیگر برود بحث اکراه را بکند چون در هر جایی هم که اکراه هست، قطعاً قبل از این که صدتا بیاید نود هست؟؟؟
ج: نه. نیست.

س: حالا چه اکراه باشد و چه نباشد.

ج: نه نیست.

س: چونهرباً منه، یعنی از آن توقع ضرر و آن شبه ثانی که من نمی‌خواهم حالا انجام بدهم و مکروه من هست همیشه می‌خواهمهرباً از آن انجام بدهم، و طیب نفس پس ندارم.

ج: نه گاهی امام هم داشتند این را که طیب نفس دارد یعنی راضی هست به این معامله. مخصوصاً در این جا پول خوبی دارد می‌دهد. اما شارع می‌گوید تو نباید اراده‌ای که می‌کنی تحت سلطه‌ی دیگری... چون آن دارد می‌گوید. چون آن دارد می‌گوید می‌خواهی بفروشی یعنی این دخیل شده ولو راضی هم باشی من می‌گویم این معامله باطل است.

س: یعنی چون آن می‌گوید من آن بخش فرمایش شما، چون آن می‌گوید من دیگر تا؟؟؟

ج: نه حتی اگر هم او می‌گوید تو هم باز راضی هستی. دوست داری، ولی اکراه صادق است. شارع می‌گوید هر جا اکراه صادق بود که آن دارد می‌گوید اگر نکردی می‌کشم تو را، من می‌گویم این جا معامله باطل است می‌خواهد شما را بزرگ بار بیاورد کأن.

س: نه این چطور اخافه می‌شود؟ حالا امام نمی‌دانم چه گفته ولی اخافه هست این؟

ج: بله

س: می‌گوید من دوست دارم خودم انجام بدهم اما می‌ترسم.

ج: بله دیگر. می‌گوید اگر نفروشی پدرت را درمی‌آورم.

س: آقا من خودم دارم می‌روم این جا چه اخافه‌ای هست بترساند من را؟

ج: بله چون گفتیم معنای اکراه این جا ادخله فی الکراهه نیست، خلافاً لآقای حکیم، این ها می‌گویند که نه معنای اکراه در این جا یعنی همین. که یک کسی بگوید که اگر این کار را نکنی فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم. همین. ولو این که مشتاق هستی، اصلاً عاشق هستی که بفروشی، به همین.

س: آقا کی برای من ترس ایجاد می‌شود؟ حاج آقا یک کسی کلت گذاشته روی؟؟؟

ج: بله ترس ... که اگر نفروشم البته؟؟ ترس دارم اگر نکنم بله، منافاتی با هم ندارد.

س: من خودم دارم می‌روم بیرون، من آدم سرمایی اصلاً نیستم که از سرما بترسم، اصلاً گرمایی هستم دوست دارم بروم توی سرما، یک کسی کلت می‌گذارد روی سر من می‌گوید برو اگر نروی فلان کار را می‌کنم، اصلاً در من اخافه ایجاد نمی‌شود چون کله‌ی نسبت به او ندارم تا بترسم. اخافه صدق نمی‌کند.

ج: نه، اگر انجام ندهی چی؟

س:؟؟؟

ج: نه،

س: این اگر در مورد فرض من که دارم خودم می‌روم و هیچ کُره‌ی ولو به اکراه مکره در من ایجاد نمی‌شود فرض شما این است به اکراه مکره هم هیچ کُره‌ی ایجاد نمی‌شود این‌جا اصلاً اخافه نیست اصلاً کلت نه، تیربار بیاور، من دارم می‌روم.

ج: اخافه‌ی از این که اگر ترک کنم که می‌دانم.

س: اخافه هست خوف شاید بگوییم که نیست اما اخافه هست.

ج: اخافه که حتماً هست.

س:؟؟؟ آخر معنای کسر و انکساری نیست معنای ایجاب و وجوبی هست؟؟؟

ج: خوف هم هست.

س:؟؟؟

ج: خوف هست که اگر نفروشم. اگر پا گذاشتم روی معشوقم که فروختن این باشد. و نفروختم، خب می‌ترسم که... در آن صورت که می‌ترسم که.

س: این‌جا عرف می‌گوید که می‌ترسی، من دارم خودم می‌روم بیرون،

ج: بله

س: آهان ترسیدم.

ج: نه، شما بگو این ترس شما باعث نشده بفروشید، نه این که این ترس در دلت بود که اگر نفروشم چنین بلایی به سرم می‌آید.

س:؟؟؟

ج: این‌که دارم که اگر نفروشم یک بلایی ممکن است بیاورد. بله شما بگو این‌جا این خوف موجب فروشت نمی‌شود. اما این ترس که وجود دارد.

این آقایان هم می‌گویند که بله معنای اکراه این نیست که اکراه در نفس شما، کراهت و کره در نفس شما ایجاد بشود همین است که کسی بیاید بگوید اگر این کار را نکردی، فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم.

س: ???

ج: بله.

خب بعد می‌فرمایند که «و هنا لم يقع البيع عن طيب النفس بل وقع هرباً من بعيد المکره (در آن مثال) و من ایفاء الحقّ الذی لا یرید ایفاءه و لو عصیاناً أو هرباً من بعيد المکره (در آن مثال دیگر) و من شرب الماء الذی لا یشتهیه نعم» البته یک استثنائی می‌فرمایند می‌گویند «نعم قد تكون سهولة المندوحة قرينة عرفية إثباتية على طيب النفس كما مضى منّا فيما سبق و هذا مطلب آخر» می‌فرمایند که ما بخاطر عدم طیب نفس می‌گوییم این بیع باطل است. البته یک جاهایی ممکن است یک قرینه‌ای باشد که آن‌جا بگوییم نه طیب نفس هم وجود دارد. بخاطر این‌که مثلاً یک راه فرار خیلی آسانی وجود دارد خب می‌توانست از آن راه استفاده بکند و نفروشد ولی در عین حال فروخت، خب این‌جا همه از نظر اثباتی قضاوت عرفی این است که آن طیب نفس داشته دیگر. مسئله‌ای نداشته که الان.

س: نسبت به سهولت ???

ج: ولی این اثباتی هست.

س: ???

ج: اکراه که حتماً نیست. علی‌ایّ حال نیست در هیچ صورتی.

س: نه طیب هم نیست.

ج: طیب هست یک جاهایی. ما بخاطر بطلان، بخاطر عدم طیب نفس که شرط است می‌گفتیم که باطل است. استثناء می‌کنند که یک جاهایی ممکن است قرائنی باشد یا قرینه‌ای باشد که طیب نفس وجود دارد که آن‌جا قهراً می‌گوییم معامله درست است. می‌گوییم آن بیع درست است.

پس حاصل کلام این است که ما در این‌جا می‌گوییم که اثر مال بعض افراد است نه مال جمیع افراد. و اثر مشترک وجود ندارد و جامع هم قسم ثانی هست. در این جاها می‌گوییم بله اکراه نیست. اما نتیجه‌ای که مستدل می‌گرفت را قبول نداریم. مستدل چه نتیجه‌ای می‌گرفت در قول اول؟ می‌گفت جامعی که اکراه دارد اثر ندارد.

فرد که اثر دارد اکراه بر آن نیست، پس فرد درست است صحیح است. ما این را قبول نداریم. در این‌جا آن نتیجه‌ای که می‌خواست از این حرف بگیرد، می‌گوییم حرف‌های تو درست است. ما اگر علیّه، لیس له اثر، ما له الأثر لیس علیّه الاکراه. این‌ها را قبول داریم ولی این منشأ صحت معامله نمی‌شود چرا؟ چون شرط که طیب نفس است وجود ندارد.

س: فروض دیگر را بحث نمی‌کند ایشان؟ مثلاً بین بیع و شرب خمر باشد. بین حکم وضعی و تکلیفی باشد. این‌جا چی؟ این‌جا جامع دیگر؟؟
ج: می‌رسیم به آن‌جا بله.

حالا اگر این‌جوری شد همین فرضی که شما فرمودید. اگر او را اکراه کرد اگرچه علی‌الجامع بین البیع و فعل الحرام گفت که یا خانه‌ات را بفروش، یا شرب خمر بکن، خب این‌جا جامع اثر مشترکی ندارد. اثر بیع، نقل و انتقال است؛ اثر شرب خمر، آن هم که اثرش حرمت است. پس احد الامرین، این‌جا این‌جوری نیست که بگوییم احد الامرین حرام است؛ نمی‌توانیم بگوییم. احد الامرین نقل و انتقال است؛ این را هم نمی‌توانیم بگوییم. پس باز این‌جا اکراهی بر بیع نیست بر آن خمر هم نیست. حالا در این‌جا باید چی گفت؟ آن وقت ایشان این فرق را طبق مسالک مختلفی که قبلاً هم گفتیم فرموده تا می‌رسد به این‌جا که می‌فرماید «و الصحیح فی المقام أنّ الجامع هو المکره علیّه و لیس حراماً و ما هو حراماً لیس مکرهاً علیّه فلا ترتفع الحرمة بالإکراه» شرب خمر حرمتش از بین نمی‌رود. اما بیع صحیح است یا صحیح نیست؟ باز می‌گوییم این بیع «و أمّا البیع فیبطل بالإکراه» نه بخاطر صدق اکراه در این‌جاها بر خود این، چون بالاخره آن اکراه به جامع کرده، من ... حالا آن‌ها می‌گفتند که اضطرار داری، ایشان می‌گویند پس من بخاطر فرار از آن ... پس طیب نفس را ندارم.
س:؟؟؟

ج: بله دیگر.

می‌فرمایند که «أمّا البیع فیبطل بالاکراه لآنّه فرارٌ من احد عقابین و یکون واحدٌ من العقابین عقاباً بشریاً» که آن مکره باشد. «و هذا کاف فی صدق الاکراه» به معنای نه اکراه در این، آن اکراهی که حدیث رفع می‌خواهد بگیرد. «و کذلک یصدق الاضطرار و عدم الطیب» این ملخص کلام ایشان، حالا خرده‌ریزهایی هم دارد که دیگر حالا.
س: بیع با طلاق را چی می‌گیرید شما؟؟؟

ج: بین بیع و طلاق؟ خب آن‌جا هم جامع که اثر ندارد.

س: تجاره عن تراض فقط معاملات تجارتات را ما می‌گوییم ما دلیل داریم عن تراض باید باشد؟؟؟ طلاق را چه می‌گویید؟ نه دیگر الا ان تکون تجاره عن تراض که طلاق را نمی‌گیرد که، ادله هم فقط طیب معاملی را اقتضاء می‌کرد طیب نفسی را اقتضاء نمی‌کرد. دلیلشان بر طیب نفسی تجاره عن تراض است. اگر غیر از این است بفرمایید. مگر این که بگوییم ایشان در مطلق ایقاعات و معاملات طیب نفسی را؟؟؟ و اگر آن را می‌خواهد پس استنادش به تجاره عن تراض نباید باشد. اگر استناد ایشان به طیب نفسی شرط اشتراط طیب نفسی تجاره عن تراض است در غیر تجاره، مثلاً در طلاق چی؟ که یک طرف طلاق است یک طرف بیع؟ بیع را می‌گویید خب باطل است بخاطر این که؟؟؟ اما طلاق چی؟ طلاق شق ثانی نیست چون طلاق است یک چیز اضافه بر مازاد در آن هست شق اول است شق ثانی که نیست، اکراه نیست، پس باید بگویید طلاق صحیح است. کما این که در؟؟؟

ج: حالا ممکن است ایشان از ادله‌ی طلاق هم استفاده کرده باشد. بخاطر ادله‌ی طلاق ایشان بگویند که باید طلاق هم عن طیب باشد. بحسب بعضی روایات که مثلاً دارد که اگر مثلاً مادرش به او بگوید که زوجه‌ات را طلاق بده، و این می‌آید طلاق می‌دهد می‌گوید لم یقع مثلاً این طلاق. با این که آن جا آن اکراه به آن معنا نیست. یعنی چون خودش مایل نیست آمده سؤال کرده از امام بحسب ما بیالی آمده سؤال کرده که او گفته من هم این کار را کردم و حال این که من به او علاقه دارم و می‌خواهم، و حضرت می‌فرمایند مثلاً این فایده‌ای ندارد. در این مثال. اما اگر شما یک مثال‌هایی پیدا بکنید که آن را باید حالا که نه ما چیزی نداریم بر این که ...

س: ببینید بیع مثلاً با ظاهر، یک چیزی غیر از تجارت خلاصه، حالا؟؟؟ طیب نفسی شاید نباشد آن جاها باید چه بگوییم؟

ج: حالا مثلاً بین عتق، ما در عتق مگر طیب نفس می‌خواهیم حالا؟ در طلاق حالا، ولی در عتق مثلاً آن گفته که یا عبت را آزاد بکن، یا این بیع را انجام بده، حالا او آمد گفت که انت حر لوجه الله و قصد جدّ هم کرد. خب این که تجارت نیست باید این جا بگوییم مثلاً صحیح است، بیع صحیح نیست چون شرط آن را ندارد. این فرمایش ایشان.

ما به این احدهما، این جامع ثانی که می‌فرمایند چه جور نظر می‌کنیم یک وقت می‌گوییم احدهما یا احد الاطراف عنوان مشیر است. خب وقتی دو تای آنها حرام است پس یکی از این دو تا هم حرام است دیگر. چون یکی از این دو تا یا این است یا این است دیگر. آن هم دارد می‌گوید یکی از این دو تا را انجام بده. اگر این جوری باشد که عنوان مشیر باشد می‌گوید یکی از این دو تا را انجام بده و به لحاظ همین که شما می‌گویید که بالضروره این

موصوف می‌شود به همان که اثر مشترک است. اگر این دو تا حرام است هم الف حرام است و هم ب حرام است. احدهما هم حرام است دیگر، احدهما هم حرام است. خب این آدم تصدیق می‌کند این‌ها را. احدهما هم حرام است چون این احدهما در حقیقت کنار جامع دیده نمی‌شود مشیر به آن هست.

س: اگر این را کلی ببینیم می‌گوییم مشیر نیست.

ج: اما اگر کلی ببینیم.

س: اشکال این واضح است که قطعاً مکروه احدهمای کلیه را که در آن اکراه نکرده که، قطعاً مکروه دارد احدهمای مشیری را دارد اکراه می‌کند، می‌گوید یا این کار، یا این کار. علی‌الاشاره می‌گوید احدهما؟؟؟ آن که مکروه علیه است احدهمای مشیری هست نه احدهمای کلی.

ج: خب اگر این جور شد،

س: مشیر هم باشد عرفاً؟؟؟

ج: حالا نه می‌خواهیم تنمیه کلام، اگر شما می‌گویید این احدهما، احدهمای مشیری است پس چرا دیگر می‌گویید اکراه بر جامع هست بر فرد نیست؟ ولی آثار فرد مال جامع هم هست. دیگر این جا جامع، یعنی فقط عالی است یعنی یک چیزی است که با آن داری فقط اشاره می‌کنی.

س: کلی علی‌البدل هست این جا.

ج: یعنی مثل چی می‌ماند؟ مثل وضع عام موضوع له خاص می‌ماند. در وضع عام موضوع له خاص، موضوع له می‌شود آن عام که در نظر گرفته یا می‌شود آن افراد؟ در وضع عام موضوع له خاص این جوری توضیح می‌دهند دیگر. می‌گویند عام را در نظر گرفته چون تمام این افراد را که نمی‌شود در نظر بگیرد، مثلاً هذا می‌گویند وضع عام موضوع له خاص است. خب اصلاً محدود نیست مشاراً الیه مفرد مذکر که، عنوان المفرد المذکر را در نظر می‌گیرد از رهگذر آن توجه اجمالی به مصادیق پیدا می‌کند لفظ هذا را برای کل واحد، کل واحد، فلذا وضع عام موضوع له خاص می‌شود مثل مشترک، مشترک است. هم برای این وضع شده، هم برای آن وضع شده، هم برای آن وضع شده. این جا هم اگر این احدهما این جوری دارد دیده می‌شود مثل عامی که در وضع عام موضوع له خاص باشد، پس اکراه آن دارد می‌رود روی این، روی این، روی این. پس همین‌ها موضوع اکراه است. منتها روشن است که او جمع بین این‌ها را نمی‌خواهد یعنی در لبّ و در واقع آن این است که این را باید انجام بدهی اگر بقیه را انجام نمی‌دهی، آن را باید انجام بدهی، اگر بقیه را انجام نمی‌دهی. احدهمای مشیری می‌شود.

س:؟؟؟

ج: نه حرف بر سر این هست ببینید یک وقت ما این جوری تحلیل می‌کنیم اگر این جوری تحلیل می‌کنیم پس نفرمایید این جا همان حرف آن بزرگانی را بزنید که می‌گویند در این جا آقا اکراه روی فرد است.

س: اصلاً اگر ندارد مگر غیر از این می‌توانید تصویر بکنید؟

ج: این جور تصویر کردند بله.

س: اگر ندارد.

ج: همین جور تصویر کردند. آقای خوئی، آقای چی، امام، همه‌ی این‌ها گفتند ما می‌گوییم از آن به فرد سرایت نمی‌کند.

س: خب عیبی ندارد بگویند، ولی نمی‌توانند با خلاف الواقع؟؟؟

ج: بله این دو تا مطلب است. یکی این است که آن‌ها فرمودند یا فرمودند، یکی این است که چه جور شده که آخر این حرف را فرمودند؟ پس شما اشکال دارید؟

ج: آقا یعنی یک چیزی فرمودند که ... خودتان به ما یاد دادید که ... یک چیزی را باید به این‌ها استناد بدهیم که امکان جلالت شأن این‌ها توی آن؟؟؟

ج: نه وقتی هست که کلام‌شان تصریح صریح نباشد.

س: آقا احدهمای مشیری را دیگر، این‌ها که آقای خوئی که فرض را می‌فهمند که چیست؟ فرض را هر کسی بفهمد دست هر کسی بدهی می‌فهمد که مکره احدهمای کلیه را که نمی‌خواهد؟؟؟

ج: معصوم که نیستند.

س:؟؟؟

ج: علماء به هر جا برسند معصوم نیستند. و در طول تاریخ خدای متعال این اراده را فرموده که حتی آدم‌های خیلی بزرگ از نظر علمی که گاهی واقعاً به قول آقای آخوند که شق القمر می‌کنند، نسبت می‌دهد، می‌گوید شیخ گاهی حرف‌هایی می‌زند که شق القمر است. یقرب من شق القمر. اما خب یک جاهایی هم اشکال به آن می‌کند دیگر. یعنی می‌خواهد ما بگوییم آدم غیر معصوم گاهی بر تارک اعلی نشیند، گاهی هم زیر پای خود نبیند. حالا بزرگان هم همین جور هستند. که بله گاهی دقایقی می‌گویند که آدم مبهوت می‌شود که این‌ها چه جور این دقایق را متوجه شدند و بیان کردند و گاهی هم یک مطلبی یک جایی می‌گویند که غفلت از یک حیثی دارند. حالا همین جا شما می‌گویید این احدهما است، احدهما را جامع می‌گیرید غیر از آن می‌گیرید، و لا اقول که از آن به

این سرایت می‌کند، یا آقای خوئی می‌فرمایند نه من نمی‌گویم از باب اضطرار دارم می‌گویم آن که به این چیز نمی‌کند، خب این حرف‌ها با این جور درمی‌آید که این‌ها را دو تا ببینند.

یک حرف هم این است که نه آقا این همان حرفی که خود شما یاد ما دادید در وضع عام موضوع له خاص، که گاهی جامع فقط حیث آلویت دارد (با همزه)، و ما فیه یُنذر نیست ما به یُنذر الی الافراد می‌شود و آن‌ها را دارد می‌بیند. اکراهش هم روی آن‌هاست. منتها از آن طرف هم بالضروره، خب می‌دید اگر اکراه روی همه‌ی این‌هاست پس همه‌ی این‌ها را می‌تواند بخورد اگر حرام است یا همه‌ی این‌ها ... می‌گوییم نه، س: مشروط است.

جک بله، آن لبّش می‌داند که یعنی مقصودش این است. و این حرف آقای حکیم قدس سره خیلی حرف خوبی هست. حالا ولو این که در مقام بیان ایشان این را منوط کردند به حرف در واجب تخییری، که ما گفتیم نه لازم نیست به آن جا چی کنید، ولو آن جا را نگیرد، این یک مسئله آخری.

س: پس شما قبول دارید که اگر این امر مسلّم را قبول بکنیم که این جا؟؟؟ احدهمای مشیری هست حرف آقایانی که می‌گویند اکراه به فرد می‌رسد حرف درستی هست. قبول دارید.

ج: درست است. بله آن‌هایی که می‌گویند به فرد ...

س: نه آن‌ها نه، شما الان این را قبول می‌کنید؟؟؟

ج: بله یعنی آن اقوی است.

س: جامعی نیست که بخواهد؟؟؟

ج: جامع هست، ببینید ولی اکراه روی جامع نیست. ببینید همان‌طور که در وضع عام موضوع له خاص جامع هست اما موضوع له آن نیست. وضع بر روی آن نیست، وضع برای افراد است.

س: نسبت به ادله‌ی اکراه جامع؟؟؟

ج: این جا هم همین جور است. وضع مال افراد است آن جا، این جا هم اکراه مال افراد است از ناحیه‌ی او، چون احدهما است.

پس در واقع باید گفت که حرف آقای حکیم، و این فرمایش اگر درست باشد خیلی خب می‌گوید اثر مال این است خب از احدهما اثر برداشته می‌شود دیگر. خب حالا اگر آمد با هم، هم قمار کرد در آن مثال هم قمار کرد و هم بیع کرد، هم هر دو ظرف‌ها را نوشید. این جا چه جور درستش می‌کنید؟ می‌تواند این کار را بکند یا نه؟ خب از احدهما برداشته دیگر. احدهما هم یا این است یا، هم این احدهما هست و هم این احدهما هست. پس

حکمش برداشته شد. اما اگر آن‌جور بگوییم یا آن‌جوری بگوییم که آن آقایان می‌فرمایند، خوب بله، امام می‌فرمود یا صاحب ارشاد الطالب می‌فرمود.

س: اگر مشروط هم باشد؟؟؟

ج: مشروط باشد که خیلی عالی هست.

بنابراین اقوی به نظر می‌آید اصل مطلب محقق حکیم در این‌جا این تمام است و درست است این یک راه. یک راه دیگر هم که اگر از این هم غمض عین بکنیم آن راه را که بارها عرض می‌کردیم و آن این است که وقتی اکراه به جامع می‌کند ما از مذاق شریعت می‌فهمیم که شارع به ما اجازه داده ولی آن اجازه‌ای را که ما کشف می‌کنیم این نیست که همه‌ی این‌ها را، چون الضرورات تقدّر بقدرهاست آن اجازه‌ای که به دلالت التزام و از مذاق شارع می‌فهمیم این است که اگر مخلص داریم مخلص حلال داریم آن، و همان توضیحاتی که در جلسات قبل دادیم.

بنابراین ما دو را داریم یکی این است که از این راهی که امروز توضیح دادیم و قبلاً هم در ذیل کلام محقق حکیم که در حقیقت اتباع از ایشان است یکی هم این مسئله‌ای است که می‌گوییم از مذاق شریعت می‌فهمیم اجازه دارد. و این اجازه‌ی مکشوفه‌ی من مذاق الشریعه هکذا یقتضی که بیان کردیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان